

عزّت یافتن به طلعت سوم

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



عزّت یافتن به طلعت سوم

فاروق ایزدی نیا

نگاهی به یکی از الواح جمال ابری

مقدمه

آثار مبارکه نازله از قلم طلعات مقدسه، بخصوص الواح جمال ابری، بحری است بیکران با ژرفای بی پایان که در عمق آن می توان لثالی منثور یافته و در هر گوشه ای از آن یمی از کوثر حیات به دست آورد که هادی انسان در این دنیای غربت و عالم فراق از وطن حقیقی باشد. گاه این الواح مبارکه بسیار کوتاهند و در نگاهی گذرا، شاید نتوان به معانی مکنونه آنها پی برد؛ اما در مراجعه به سایر آثار مبارکه شاید بتوان به قطره ای از بحر معانی آن پی برد. به هر حال، آنچه که برداشت میشود، صرفاً استنباط انسان است و می تواند فاصله ای نزدیک یا دور با حقیقت داشته باشد. از آنجا که نفس مظهر ظهور تأکید فرموده است که، "اصل الیوم اخذ از بحر فیوضات است؛ دیگر نباید نظر به کوچک و بزرگی ظروف باشد. یک کفی اخذ نموده و دیگری کاسی و همچنین دیگری کوبی و دیگری قدری" (اقتدارات، ص 222)، بدین لحاظ، این عبد به مطالعه لوحی کوتاه از آثار جمال قدم پرداخت با این امید که به مدد سایر آثار مبارکه بتواند به رشی از معانی مکنون در آن پی ببرد.



ORIGINAL

این لوح مبارک در ادعیه حضرت محبوب، طبع مصر، ص 298 (طبع جدید در طهران، ص 280) درج شده است. این لوح مبارک، که در آن به یکی از آیات قرآنی استناد شده، بیش از یازده سطر نیست. تنها تفاوتی که بین دو متن در دو مأخذ مزبور مشاهده میشود "ارض احدیه" در طبع مصر است که در طبع طهران "ارض احدیت" چاپ شده است و البته در معنای آن تفاوتی پدید نمیآورد. لوح مبارک در جلد هفتم آثار قلم اعلی، ص 353 نیز درج است که ظاهراً متن ادعیه محبوب طبع طهران از آن گرفته شده است.

در این مقدمه به این نکته اشاره شود که جمال مبارک در تفسیر آیه قرآنیّه مورد استناد در این لوح مبارک، یعنی "فَعَزَّزْنَاهُمَا بِثَالِثٍ" (سوره یس، آیه 14)، میفرمایند، "وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْ اللَّهِ رَبِّكَ فِيمَا نَزَّلْنَا مِنْ قَبْلِ عَلِيِّ مُحَمَّدٍ عَرَبِيًّا، فَاعْلَمْ أَنَّ أَوَّلَ مَا بَعَثْنَا بِالْحَقِّ فَهُوَ عَلِيٌّ قَدْ أَشْرَقْنَا عَنْ أَفُقِ الْفَارِسِ وَأَنْزَلْنَا عَلَى ظِلِّ الرَّوحِ مِنْ سَمَاءِ عَزْرٍ عَلِيًّا وَآخِرَ مَا بَعَثْنَا فَهُوَ أَيْضاً عَلِيٌّ وَسَمِينَا فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى بِاسْمِنَا الْقُدُّوسِ إِنَّ أَنْتَ بِذَلِكَ عَلِيمَا وَعَزَّزْنَاهُمَا بِهَذَا الْجَمَالِ الَّذِي ظَهَرَ بِالْحَقِّ وَأَشْرَقَ عَنْ أَفُقِ الْأَمْرِ بِسُلْطَانِ مَبِينَا وَإِنَّا لَوْ نَرِيدُ أَنْ نَفْسَرَ لَكَ تِلْكَ الْآيَةَ لَنِيكْفِيهِ الْمَدَادُ وَلَا الْأَقْلَامُ وَلَكِنْ اخْتَصَرْنَا بِمَا فَسَّرْنَا لَكَ لِإِنَّا نَكُونُ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ فِي أَمْرٍ عَظِيمًا وَلَمَنُجِدِ الْفُرْصَةَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ وَأَرَادَ لَنَفْسَرَهَا وَنَفْصَلُهَا رَحْمَةً مِنْ لَدُنَّا عَلَيْكَ وَإِنَّ رَحْمَتِي عَلَيْكَ كَثِيرًا." (مائدة آسمانی، ج 4، ص 88 / مضمون بیان مبارک به فارسی: و این که از خداوند پروردگارت درباره آنچه که از پیش بر محمد عربی نازل کردیم سؤال نمودی، پس بدان که اول کسی که بحق مبعوث کردیم علی بود که از افق فارس اشراق کرد و او را بر سایههایی از روح از آسمان عزت بلندمرتبه نازل کردیم و دیگر کسی که برانگیختیم، او نیز علی بود که او را در ملأ اعلی به اسم قدوسمان نامیدیم اگر تو به آن آگاه باشی و آن دو را عزت بخشیدیم به این جمالی که به حق ظاهر شد و از افق امر در کمال عظمت آشکار اشراق نمود و اگر بخواهیم که این آیه را برای تو تفسیر کنیم نه مداد کفایت کند و نه قلمها بسنده نماید. اما به آنچه که برای تفسیر نمودیم اکتفا و اختصار نمودیم زیرا در این روزها در کار بزرگی هستیم و فرصتی نمی یابیم. اگر خدا بخواهد و اراده فرماید هر آینه، به صرف رحمتی از سوی ما بر تو، آن را تفسیر کنیم و تفصیل دهیم؛ زیرا رحمت ما بر تو بسیار است.)

آیه مزبور در قرآن چنین است، "إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ. قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ." (مضمون: موقعی که دو نفر را به سوی آنها فرستادیم، هر دو را تکذیب کردند. پس به نفر سوم آنها را عزت بخشیدیم. پس گفتند ما

رسولانی هستیم به سوی شما. گفتند شما نیستید مگر بشری مانند ما و خداوند هیچ چیز را نازل نکرده است و شما فقط دروغگویان هستید.)

حضرت عبدالبهاء داستان دو تن از حواریون حضرت مسیح را نقل میفرماید که بدون رعایت حکمت در شهری به تبلیغ پرداختند و آنها را به زندان انداختند. بیان مبارک از این قرار است:

"حکایت شمعون صفا را ملاحظه باید نمود. دو نفر از حواریون حضرت روح به جهت تبلیغ امرالله به شهر انطاکیه رفتند. به مجرد ورود بنای وعظ و بیان نمودند. اهالی چون به کلی از مسائل الهی بی خبر بودند، جزع و فرع نمودند. این جزع و فرع منتج حبس و زجر شد و به هیچ وجه نفوس از تفصیل خبر نیافته راه معاشرت و الفت مقطوع گشت و چون این خبر به شمعون صفا رسید، عزم آن دیار نمود. چون وارد شد، اول به معاشرت و الفت پرداخت تا با سران و سروران نرد محبت باخت؛ به زهد و ورع و تقوی و بیان و تبیان فضائل و خصائل عالم انسانی در مدتی قلیله شهرت یافت. تا آن که با سلطان آن مملکت آشنا گشت و چون ملک مذکور نهایت اعتماد و اعتقاد را در حق او حاصل نمود، شبی به مناسبتی ذکر حواریین شد. پادشاه ذکر نمود که دو نفر از جاهلان بی خردان چندی پیش وارد این شهر شدند و بنای حرفهای فساد گذاشتند. لهذا آنها را گرفته اسیر غل و زنجیر نمودیم. حضرت شمعون اظهار میل ملاقات ایشان نمود. احضار کردند که شما کیستید و از کجا آمده‌اید. در جواب گفتند که ما بندگان حضرت روح الله هستیم و از اورشلیم می‌آئیم. سؤال از حضرت روح نمود که او کیست. گفتند موعود تورات است و مقصود جمیع عباد. بعد، به نوع معارض، از جزئی و کلی مسائل سؤال نمود؛ مجادله کرد و از نفس سؤال می‌فهمانید که چه جواب بدهید. مختصر این است که شبهات قوم را فرداً فرداً ذکر نمود و جواب دادند. گاهی بعضی را قبول می‌نمود و بعضی را مشکلات بیان می‌کرد که ملتفت نشوند که او هم از آنهاست. خلاصه چند شب بر این منوال به سؤال و جواب گذراند. گاهی مجادله و گاهی مصادقه و دمی مباحثه و وقتی محاوره می‌فرمود تا جمیع حاضرین از اس مطالب الهیه باخبر شدند و آنچه شبهات داشتند زائل شد. در لیلۀ اخیره گفت که حقیقتش این است که آنچه گفتند صحیح است و جمیع تصدیق نمودند. آن وقت فهمیدند که این ثالث رفیق آن اثنین است. این است که در آیه مبارکه می‌فرماید «فعرزناهما بثالث.»" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 1، ص 475).¹

¹ بهاءالدین خرمشاهی در شرحی که بر آیات قرآنی نوشته، در خصوص آیه فوق (در صفحه 441) نوشته است: "مراد از این قریه انطاکیه است... گروهی از مؤمنین به حضرت عیسی به انطاکیه هجرت کردند و پولس و برنابا بدان شهر رفتند و مردم را به دین او خواند و از آنجا دین مسیح عالمگیر شد و

حضرت ولی امرالله این آیه قرآنی را اشارتی به ظهور حضرت بهاءالله میدانند، "حضرت رسول اکرم در قرآن مجید ظهور مبارک را به "نبأ عظیم" تعبیر و آن یوم نخیم را یوم "یا تیهیم الله فی ظلل من الغمام" و "جاء ربک و الملک صفّاً صفّاً" و "يقوم الروح و الملائکة صفّاً" توصیف فرموده و در سورهء مبارکهء "یس" که به قلب فرقان موسوم و موصوف این ظهور اعظم را به "رسول" ثالثی که لأجل اکمال و اعزاز رسولین سابقین ظاهر گشته ستوده و به بیان "فعرزنا بثالث" توصیف فرموده است" (قرن بدیع، طبع کانادا، ص 211).

مقصود از دو رسول سابقین را می توانیم در تبیین حضرت عبدالبهاء بر باب یازدهم از مکاشفات یوحنا مشاهده کنیم که در مفاوضات ذکر شده است:

"... و به دو شاهد خود خواهم داد که پلاس پوشیده مدّت هزار و دویست و شصت روز نبوت نمایند. مقصود از این دو شاهد حضرت محمد رسول الله و جناب علی بن ابی طالب است..." (ص 37) بعد در ادامه می فرمایند که جسد آن دو شاهد بر زمین می افتد و مدّت سه روز و نیم، که طبق تبیین حضرت عبدالبهاء 1260 سال می شود مردم آنها را نظاره می کنند و اجازه دفن نمی دهند. سپس ادامه می دهند، "بعد از سه روز و نیم روح حیات از خداوند بدیشان در آمد که بر پاهای خود ایستادند و بینندگان ایشان را خوفی عظیم فرو گرفت ... آن دو شخص که جسمشان بی روح افتاده بود، یعنی تعالیم و شریعتی که حضرت محمد تأسیس و حضرت علی ترویج کرده بود و حقیقتشان از میان رفته بود و صورتی باقی مانده بود دوباره روحی به آن جسد آمد. یعنی آن اساس و تعالیم دوباره تأسیس شد ... بعد از سه روز و نیم که به اصطلاح کتب مقدّسه 1260 سال است دوباره آن تعالیم الهیه و فضائل و کمالات رحمانیه و فیوضات روحانیه به ظهور حضرت اعلی و تبعیت جناب قدّوس تجدید شد." (ص 42)

بنابراین، عظمت مقام حضرت قدّوس معلوم می شود. اگرچه در عالم خلق و رتبه عبودیت و در ظلّ حضرت اعلی بودند (مکاتیب عبدالبهاء، ج 8، ص 26)، اما مقام عظیمی داشتند. جمال قدم در مناجاتی در وصف عبودیت حضرت قدّوس نسبت به حضرت ربّ اعلی می فرمایند، "کبر اللّهم یا بدین جهت خداوند تعالی، به خصوص این شهر را در قرآن یاد کرده است ... اصحاب القریه ابتدا دو تن بودند که یک تن هم بر آنها افزوده شد. شادروان خزائی مینویسد، «رسل ثلاث پولس و برنابا و پطرس بوده اند. و نیز قول طنطاوی که به جای برنابا، یوحنا را ذکر کرده نیز قابل قبول است...» (اعلام قران، 165).

الهی ... علی آخر من نزل علیه الذی کان وفودهُ علیه کوفودهِ علیک و ظهورهُ فیهِ کظهورک فیهِ إلا إنه استثناء من أنوار وجههِ و سجد لذاتهِ و اقر بعبودیة لنفسه... (امر و خلق، ج 4، ص 53 / مضمون: تکبیر گوی ای خدای من ... بر آخرین کسی که بر او وارد شد که حضورش نزد او مانند حضورش نزد تو و ظهورش در او مانند ظهور تو در او بود با این استثناء که از انوار وجه او کسب نور نمود و برای ذات او سجده کرد و به عبودیت او اقرار نمود.)

در لوحی به حضرت ایادی امرالله، جناب اسم الله الأصدق، می فرمایند: "طوبی لک یا اسمی بما مرّت علیک نسماّت القمیص من یوسف العزیز الذی سُمی بمحمد قبل علی و إنه لسمی باسمنا القدوس فی ملاء الأعلی و بالسبوح فی مدائن البقاء و بكلّ الأسماء فی ملکوت الأسماء و به ظهر سلطنتی و اقتداری ثم عظمتی و کبریائی لو اتم من العارفين. و رشحنا علیه من هذا البحر ما أخذہ عن دونی و قلبه عن مغرب السکون إلى مشرق الإهتزاز إلى أن فدی نفسه فی سبیلی و بذلک استفرح ذاته و بکت عیون المقربین. طوبی لک بما شرفت بلقائه و سمعت نغماته و آنت بنفسه المظلوم الغریب إذا یكون حاضراً تلقاء العرش و یبکی علی نفسی بما ورد علی من جنود الشیاطین." (پیک راستان، ص 6 / مضمون: خوشا به حال تو ای اسم من که نسیم های قمیص از یوسف عزیزی به تو مرور نمود که نامش محمد علی بود و در ملاء اعلی به اسم قدوسم و در مدائن بقا به سبوح و در ملکوت اسماء به جمیع اسماء نامیده شد و به واسطه او سلطنت و اقتدارم و عظمت و کبریایی من ظاهر شد، اگر بدانید. و ترشّی از این بحر به او نمودیم که از غیر من نیافت و این ترشّی او را از حالت سکون خارج کرد و اهتزازی به او دست داد که خود را در راه من فدا کرد و به این علت ذات او شادمان گشت و چشم های مقربان گریست. خوشا به حال تو که به حضورش مشرف شده و نغماتش را شنیده و به نفس مظلوم غریبش مأنوس گشتی. او وقتی به حضورم آمد از آنچه که از جنود شیاطین بر من وارد شد گریست.)

در این مقام، شاید بیمناسبت نباشد که تعبیر جناب طرازالله سمندری نیز در اینجا ذکر شود که طلعات ثلاث را به طلعات قدسیة عصر رسولی امر بهائی تفسیر کرده اند و حضرت عبدالبهاء را همان طلعت ثلثی دانسته اند که در آیه "فعزّناهما بثالث" ذکر شده است. یعنی حضرت اعلی مبشر به ظهور عظمای جمال ابهی، حضرت بهاءالله ظهور کلّ الهی و حضرت عبدالبهاء مرکز و محور عهد و میثاق بی مثل ذات الهی در بسیط غربا. ایشان بعد از ذکر مصائب طلعت میثاق می نویسند، "علت غایبی از تسطیر این عبارات این است که اولاد و احفاد و ذویالقربی و من فی البهء را در اقالیم دنیا به این نکته لطیفه تذکر

دهم که مصداق «و عززناهما بثالث» در حقّ این دُرْدانه یگّا تحقّق یافت؛ میتوان با دلایل قاطعه و براهین واضح و ادلّه قطعیّه عظیمه ثابت نمود که از اوّل ابداع الی یومنا هذا مرکز عهد و محور میثاقی و مبین آیات و مروّج کلماتی مبعوث نشد که اینطور سفینه وجود و فلک هیكلش هشتاد سال مشحون و مملوّ از این همه بلایا و رزایای گوناگون باشد و چنان مقاومت با امواج اقیانوس جدید الحوادث المصائب کرّه زمین نماید که هر شاهی خود را از این شهامت مات بیند و هر سردار قوی پیکری مع الجنود و العساکر در مقابلش سنگر خالی نماید" (طراز الهی، ج 1، ص 46).

شاید بتوان برداشت دیگری نیز از این بیان مبارک داشت و آن این که چون، بنا به بیان حضرت ولیّ امرالله در دور بهائی، الواح مبارکه و صایا از اقتران معنوی شارع و مبین این امر اعظم صادر شده و ولید میثاق محسوب گشته، با ظهور و بروز این اثر منیع که "متمّم کتاب مستطاب اقدس" محسوب شده است، آیه کریمه "فعرزناهما بثالث" تحقّق یافته باشد. بدین لحاظ، آنچه که در الواح مبارکه و صایا مؤکداً ذکر شده، در دو مقام تبیین (ولایت امر) و تشریح (معهد اعلی) تبلور و تجسم یافته است. به این ترتیب، از اقتران معنوی مظهر ظهور الهی و مبین آیاتش، که سرّ الهی در این ظهور مبین است، دو مقام تبیین و تشریح تعیین گردیده که مکمل و متمّم و استمراربخش عصمت و مصونیت مرکز امر در بسیط غیرا است.

حضرت ولی امرالله می فرمایند، "قوای خلاقه منبعثه از شریعت حضرت بهاءالله که در هویت حضرت عبدالبهاء حلول نمود و توسعه یافت در اثر تماس و تأثیرات متقابله سندی بوجود آورد که می توان آن را به منزله دستور نظم بدیع عالم که در عین حال افتخار این کور اعظم و نوید آن است تلقی نمود. لذا الواح و صایای مبارکه را می توان به منزله ولیدی دانست که طبعاً از اقتران معنوی آن نافع قوه مولده مشیت الهیه با واسطه ظهور و حامل برگزیده آن قوه به وجود آمده. چون الواح و صایا ولید عهد و میثاق است یعنی هم وارث شارع و هم وارث مبین شریعت الله، لهذا نمی توان آن را نه از موجد قوه فاعله اولیه و نه از آن که آنرا مآلاً به بار آورده مجزی نمود. باید همواره به خاطر داشت که منویات منیعه حضرت بهاءالله به نحوی در روش و حالات حضرت عبدالبهاء نفوذ و سریان یافته و مقاصد آنان به قسمی با یکدیگر ممزوج و مرتبط گشته که صرف مبادرت به انتزاع تعالیم جمال قدم از تأسیساتی که مثل اعلاهی همان تعالیم وضع فرموده به منزله ردّ یکی از مقدّس ترین حقایق اساسیه این آئین به شمار می رود." (دور بهائی، ص 71).

در بیان دیگر از قلم حضرت ولی امرالله صادر، "کتاب و صایا، منشور مبارک مقدّس مرکز عهد جمال ابهی و فرمان سالار جند بهاء و وثیقه مقدّسه عظمی و کاشف کیفیت تأسیس نظم بدیع در بسیط

غبراء و متمم کتاب مستطاب اقدس، میمن بر کتب و صحف اولی...» (توقعات مبارکه 114-109، ص 145).

متن لوح مبارک

متن لوح مبارک عیناً از صفحه 298 کتاب ادعیۀ حضرت محبوب، طبع مصر، نقل می گردد.

هو الحی شجرۀ عما در حرکت است و سدرۀ وفا در بهجت، تا دوحۀ بقا در ارض احدیه مغروس شود و ورقۀ نورا از فنون لقا به ورقاء مقرون گردد که شاید از مؤانست این دو لطیفۀ ربّانی و دو دقیقه صمدانی طلعت ثالثی پیدا شود تا نتیجۀ "فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ" در عرصۀ ظهور مشهود آید؛ و السلام.

در این لوح مبارک اصطلاحاتی به کار رفته که با عطف توجّه به آنها و سعی در یافتن معانی و مفاهیم در سایر آثار مبارکه، شاید بتوان به مفهوم کلام مبارک در این لوح پی برد.

مخاطب و شأن نزول لوح مبارک

در استفساری که از معهد اعلی شد، در جواب مورخ 2 شهرالملک 161 مطابق 7 فوریه 2005 چنین مرقوم فرمودند:

"... در آثار مبارکه بهائی شرحی درباره شأن نزول این اثر تا کنون زیارت نگشته است. هرچند جناب ذکرالله خادم، علیه رضوان الله، به نزول این لوح مبارک به مناسبت زفاف حضرت عبدالبهاء تصریح نموده اند (به یاد محبوب، طبع طهران، 131 بدیع، ص 13)، اما در صدر نسخه ای از این لوح که به خطّ جمال قدم جلّ جلاله عزّ نزول یافته، نام «جناب سید اسمعیل» مذکور گشته و در حاشیۀ نسخه دیگری از این اثر، آقا سید اسدالله قمی به خطّ خود چنین مرقوم داشته است که، «عکس قلم اعلی و یراعۀ نورا جمال اقدس ابهاست که در بغداد به افتخار حضرت آقا سید اسماعیل خلیل زواره ئی که سر خود را در برابر بیت مبارک به دست خود برید نازل گردیده و حقیر در اردستان به دست آورده. اسدالله»

استحکامی که در خطّ جمال قدم ملحوظ است و نیز تصریح آقا سید اسدالله قمی تقریباً جای شبهه باقی نمی گذارد که لوح مورد نظر قبل از مسمومیت جمال قدم و حدوث رعشه در دست مبارک عزّ نزول یافته و بیان آقا سید اسدالله قمی مبنی بر نزول آن در بغداد به صحت مقرون است. چون مطابق تصریح جناب اشراق خاوری در کتاب تقویم تاریخ امر (طبع طهران، 126 بدیع، ص 60) آقا سید اسمعیل

زواره‌ای در سال 1274 هـ ق خود را فدا نموده، نزول این اثر به سنین اولیه اقامت جمال قدم در بغداد راجع خواهد بود.

اشارتی که به کتاب "به یاد محبوب" نموده‌اند راجع به این شرح است: "در لوح اقدس اعلایی که به خط مبارک جمال قدم جلّ جلاله به مناسبت زفاف حضرت عبدالبهاء عزّ نزول یافته و حاوی لطائف و اسرار در توصیف و تجمید مقام شایخ و قدرت و عظمت و جلال همایون غصن ممتاز دوحه پروردگار است این بیانات مبارک که مسطور قوله الأعلی: «هو الحیّ شجرة عما در حرکت است...» الی آخر"

این اشاره جناب ذکراالله خادم سبب شد که مدتها این تصور وجود داشته باشد که نزول این لوح مبارک اشارتی پیشگویانه به وجود مبارک حضرت شوقی ربّانی، ولی مقدّس امر بهائی، است. به این ترتیب این استنباط ردّ می‌شود.

اصطلاحات مذکور در لوح مبارک

در کلام مبارک میتوان اصطلاحاتی چون "هو"، "هو الحیّ"، "شجرة عماء"، "سدره وفا"، "دوحه بقا"، "ارض احدیه"، "ورقه نورا"، "فنون لقا"، "ورقاء"، "طلعت"، "عرصه ظهور" را ملاحظه نمود. هر یک از این عبارات یا لغات را میتوان به کرات در سایر آثار مبارک که یافت که تصریحاً یا تلویحاً تشریح شده‌اند. در قدم اول، هر یک از این اصطلاحات بررسی میشوند و سپس برداشت کلی از لوح مبارک ذکر میگردد.

هو - کلمه "هو" که از ترکیب دو حرف "ه" و "و" ترکیب یافته، در بیانی از حضرت بهاءالله توصیف شده و عبارت از ظهور حق در عالم وجود است. اما، ابتدا به بیانی از جمال قدم اشاره داشته باشم که معانی مکنون در این دو حرف برای احدی مشخص نیست: "حمد مقدّس از انفاس عالمیان ساحت اقدس حضرت محبوبی را لایق و سزا است که جمیع الفاظ عالم از بیان یک معنی حرف "ها" و "واو" که خلق او است در مقام اشاره عاجز و قاصر است. سبحانالله، الفاظ را چه رتبه تا ادراک نماید و عرضه دارد. کلّ اشیاء و مظاهر اسماء نزد یک آیه از آیات عظمت او منصعق و مدهوشند...". (آیات الهی، ج 2، ص 181).

اما با استعانت از توضیحات جمال قدم به چند نکته اشاره میشود. کلمه "هو" که اشاره به خداوند است دارای ظاهری و باطنی است که ظاهر آن به هیكل الوهیت و هیأت ربوبیت و قیص ازلیت اشاره دارد و باطنش از غیب هویت و سرّ احدیت سخن میگوید. "ه" عبارت از باطن و "و" عبارت از ظاهر

است. وقتی خداوند اراده فرمود که جمالش را ظاهر فرماید، این "ه" غیبی قدیمی را بر هیكل عرش ازلی مزبور مستقر فرمود و به این ترتیب جمال هویه (باطن، غیب) در هیكل نوریه (ظاهر) تجلی یافت و این اسم که اعظم اسماء است ظهور و بروز یافت. به عبارت دیگر نور الهی در مصباحی باید تجلی مییافت که بروز و ظهوری یابد. آن نور "ه" در مصباح "و" تجلی یافت و نورانیت خود را به همه ارزانی داشت.²

در این مقام، بی مناسبت نیست که به بیان مبارک در زیارت‌نامه حضرت سیدالشهداء اشاره شود که با شهادت آن حضرت "الفصل و الفرق بین الهاء و الواو" ب (مجموعه الواح، ص 205) واقع شد. در واقع، نوری که با ظهور حضرت رسول اکرم و ظهور الهی به اهل ارض عنایت شد، با شهادت امام حسین، اهل ارض خود را از آن محروم کردند و در واقع "ه" از "و" جدا شد. یعنی، نوری که در حضرت امام حسین تجلی یافته بود، با شهادت آن حضرت از اهل ارض باز پس گرفته شد، چه که لیاقت دریافت آن را نداشتند. در لوح نصیر نیز مشاهده می‌شود که حضرت بهاء‌الله تصریح می‌فرماید که در دور اسلام حروف نفی بر اثبات پیشی گرفتند.

هوالحیّ - این عبارت که به ذات الهی راجع است، در بیان عبارت "کان الله و لم یکن معه من شیء و یكون بمثل ما قد کان" است که دلالت دارد که ذات الهی از ازل بوده و تا به ابد خواهد بود و اگرچه نفس وجود خالق مستلزم وجود مخلوق است، اما مخلوقات بالنسبه به حضرتش معدوم صرف محسوبند و وجودی ندارند. بیان جمال مبارک در این مورد بر این نکته تأکید دارد، "این که در کلمات قبل ذکر شده «کان الهاء و لا مألوه» و «رباً لا مربوب» و امثال ذلک معنی آن در جمیع احیان محقق و این همان کله‌ای است که می‌فرماید «کان الله و لم یکن معه من شیء و یكون بمثل ما قد کان» و هر ذی بصری شهادت می‌دهد که الآن ربّ موجود و مربوب مفقود؛ یعنی آن ساحت مقدّس است از ماسوی و آنچه در رتبه ممکن ذکر میشود، محدود است به حدودات امکانیه و حقّ مقدّس از آن. لم یزل

² جمال مبارک می‌فرماید، "جعل لذلك الاسم ظاهراً و باطناً لیدلّ ظاهره عن هیكل الالهیة و هیئة الربوبیة و قیص الأزیلة و باطنه عن غیب الهویة و سرّ الأحدیة و الذات البحتة القدیمة و عبر عن الباطن بالهاء و عن الظاهر بالواو و لما أراد أن یظهر جماله فی جبروت اجلاله استقرّ هذه الهاء الغیبیة القدیمة علی ذلک الهیكل العرشیة الأزیلة إذا تمّ جمال الهویة فی هیكل النوریة و استكمل خلق البدیع فی رداء الکبریائیة و جعل هذا الاسم الأعظم الأسماء و اکبرها و اجلّها و الطفها و اعلاها بحيث جعله مرآة لكلّ الأسماء و الصفات لتستمدن الكلّ به الی الله و یتضیئن بنوره و یتهدین بهدایتة و یسلکن فی رضائه و یطوفن حول جنابه..." (یادنامه مصباح منیر، ص 174)

بوده و نبوده با او احدی نه اسم و نه رسم و نه وصف و لایزال خواهد بود و مقدّس از کلّ ماسویه" (اقتدارات، ص 72).

حضرت عبدالبهاء عبارت "هو الحیّ القيوم" را دالّ بر حقیقتی غیرمنعوته می‌دانند که قیوم سموات و ارض است و جمیع اشیاء به او متّکی و وابسته. در بیان طلعت میثاق آمده است، "صنادید متصوّفه که تأسیس عقیدهٔ وحدة الوجود نموده‌اند مرادشان از آن وجود، وجود عامّ مصدری که مفهوم ذهنی است نبوده و نیست. زیرا این وجود عام، که مفهوم ذهنی است، عَرَضی از اعراض است که عارض بر حقائق ممکنات میشود. حقایق ممکنات جوهر است و این وجود مفهوم ذهنی، یعنی وجود عام مصدری، عَرَضی است که عارض بر حقایق اشیاء است. بلکه مقصود صنادید وجودی است که حقائق اشیاء بالنسبه به آن عَرَض؛ یعنی آن وجود قدیم است و اشیاء حادث. پس مرادشان از وجود حقیقتی غیرمنعوته است که مایتحقّق به الأشیاء است؛ یعنی قیام جمیع اشیاء به او است، و او قیوم سموات و ارض است و «هو الحیّ القيوم» شاهد این بیان و آن وجود مایتحقّق به الأشیاء واحد است پس وحدت وجود است" (من مکاتیب عبدالبهاء، ص 75-274).

حضرت عبدالبهاء در ادامهٔ مطلب، به بیان عقیدهٔ اهل بهاء در این باره می‌پردازند که، "اما در نزد اهل حقیقت، بهائیان، مَثَلش مثل این است که آن وجود غیب وجدانی مَثَلش مثل آفتاب است و اشراق بر جمیع کائنات نموده؛ کائنات از جماد و نبات و حیوان و انسان کُلّاً مستشرق از انوار آفتابند، یعنی اشعهٔ ساطعه بر جمیع تابید و کلّ حکایت از آفتاب نمایند. چنان که بر حجر و مدّر و شجر و حیوان و بشر نظر نمائی کلّ را مستفیض از آفتاب بینی. حقایق کائنات مستفیض از شمس حقیقتند ولی شمس حقیقت از علوّ تقدیس و تنزیهش تنزل و هبوط نماید و در این کائنات حلول نفرماید و ما من شیءٍ إلاّ فيه آیهٌ تدلّ علیّ أنّه واحدٌ."

شاید کلام حضرت بهاء الله در آغاز لوح مبارک نوروز در وصف آن مقام لایدرک و لایوصف حیّ قدیر باشد که با همین عنوان نیز آغاز شده است، "هو الحیّ الباقي القيوم شهدالله لنفسه بوحدانیة نفسه و لذاته بفردانیة ذاته و نطق بلسانه فی عرش بقائه و علو کبریائه بانه لا إله إلا هو؛ لم یزل کان موحد ذاته بذاته و واصف نفسه بنفسه و مُنعت کینوتته بکینوتته و انّه هو المقتدر العزیز الجمیل و هو القاهر فوق عباده و القائم علی خلقه و بیده الأمر و الخلق؛ یُحیی بآياته و یُمیت بقهره لا یُسئل عمّا یفعل و انّه کان علی کلّ شیءٍ قدیر... (رسالة تسبیح و تهلیل، طبع 105 بدیع، لجنة ملی نشر آثار امری، طهران، ص 134).

اشارتی نیز به آیه قرآنی است که، "توکل علی الحیّ الذی لا یموت..." (سوره فرقان 025)، آیه 58).

عماء در لغت (لغتنامهٔ لاروس) به معنای ابر بلند و پرباران است. فرهنگ معین گوید، "ابر مرتفع؛ ابر بارانریز" است. اما در تعریف دیگری که به ذیل "عمی" ارجاع داده مینویسد، "مرتبهٔ حقیقت الحقائق است. چه آن که اگر وجود به شرط لا لحاظ شود، مرتبهٔ احدیت و جمع‌الجمع و حقیقهٔ الحقائق و عمی نامند که تمام اسماء و صفات مستهلک در آن می‌باشند." اما، فرهنگ سخن قدمی فراتر رفته و می‌گوید که در فلسفهٔ قدیم عما عبارت از فضای خالی و تاریک نامحدودی است که مقدم بر وجود کیهان بوده است و در تصوف، عبارت از مرتبهٔ احدیت است؛ اکثری از ارباب تحقیق بر آنند که علامت ذات بی‌چون در مرتبهٔ بحث عما، همان صدای بی‌انقطاع بود. عما به معنی فضای خالی و نامحدود در فقره 40 کلمات مکنونه عربی به کار رفته است: "ارکض فی برّ العماء، ثمّ اسرع فی میدان السّماء، لن تجد الراحة إلا بالخضوع لأمرنا و التواضع لوجهنا."

کلمهٔ عماء بنا بر مندرجات لغت‌نامهٔ دهخدا به معنی ابری است که برای آن صفات مختلف ذکر نموده‌اند. عما از جمله به معنی ابر بلند، ابر مترکم، ابر رقیق، ابر بارنده، ابر سیاه یا سپید و یا ابری که آب و باران خود را فرو ریخته ولی هنوز پراکنده نشده باشد، آمده است. عما را به معنی ابر دودمانندی که بر سر کوه‌ها نشیند نیز توصیف نموده‌اند. (سفینهٔ عرفان، دفتر دوم، ص 53).

اهمیت کلامی و فلسفی اصطلاح عما ظاهراً راجع به حدیثی است که در کتب مهمهٔ احادیث اسلامی به این صورت وارد شده است: "... ابی زرین قال: قلتُ یا رسولالله این کان ربنا قبل أن یخلق خلقه؟ قال، کان فی عماء ما تحته هواء و ما فوکه هواء و ماء، ثمّ خلق عرشه علی الماء." بر اساس حدیث فوق، عما در آثار اهل حکمت اسلامی عبارت از نخستین تجلّی ذات الهی در ذات خویش است که از آن به فیض یا تجلّی ذاتی یا تجلّی حیّ و یا تعین اول تعبیر می‌شود. بنابراین، عما رتبه و یا ساحتی است که در آن مکان و زمان و جهت وجود ندارد و آنچه هست تجلیات ذات الهی در خود او است که در نتیجهٔ آن جمیع اعیان به طریق تفصیل به منصّهٔ ظهور و شهود می‌رسند. به این ترتیب مفهوم عما مرادف مفهوم "حقیقهٔ الحقائق" است که جامع جمیع حقائق است و آن را حضرت جمع و حضرت وجود نیز می‌گویند. (همان)

³ در دفتر دوم سفینهٔ عرفان، صفحهٔ 50 به بعد مقاله‌ای به قلم جناب دکتر وحید رأفتی در شرح قصیدهٔ نازله از قلم جمال مبارک موسوم به "رشح عماء" درج شده که بخشی از آن به معنی "عماء" اختصاص یافته است. در این قسمت، از مقالهٔ مزبور استفاده می‌شود.

حدیث فوق را حضرت ربّ اعلی تبیین فرموده‌اند و بر این نکته تصریح دارند که الفاضلی چون "عماء"، "ازل"، "قدم" و "هوا" فقط اسم‌هایی است که خداوند برای قلوب ضعیفه خلق کرده و الاً جمیع آنها دالّ بر آن است که خداوند در اعلی مدارج تنزه و تقدیسش در ذات خود متفرد و از صفات مقدّس است.⁴

حضرت اعلی علّت نامیده شدن عالم مزبور به "عما" یا "عمی" را نیز توضیح می‌فرماید که لغت عما از عمی گرفته شده است. زیرا در آنجا غیر از خداوند وجود ندارد و دیده از مشاهده وجه حضرتش نابینا (عمی) است و قادر به دیدن طلعت حضرتش نیست و آنجا "عماء مطلق صرف بحت بات" است.⁵

اما در آثار مبارکه این دور اعظم به کرات این اصطلاح به کار رفته است. در اشارتی که حضرت بهاء‌الله فرموده‌اند، محلّ عهد مظاهر ظهور با ذات الهی است. زیرا در لوحی بعد از آن که به علّت ظهور انبیاء تصریح دارند که، "این کینونات مجرّده و حقایق منیره و سیاط فیض کلیه‌اند و به هدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافیین را به الهامات غیبیه و فیوضات

⁴ "اما معنی الحدیث الآخر الذی سئل فی الکتاب «إنّ الله کان فی عماء فوقه هواء و تحته هواء» الخ، و إنّ ذلك هو الحقّ إذا نظر العبد بعین التّوحد و لم یلاحظ فی ذکر العماء دون الله سبحانه لأنّ الله سبحانه لم یزل لم یکن معه غیره حتّى کان فوق کلّ شیء او فی شیء او من شیء أو علی شیء؛ بل، الأزل هو نفسه و العماء هو ذاته و القدم هو کینونته. تلك اسماءٌ قد خلق الله سبحانه لمکنسة القلوب و الضّعف النفوس؛ کلّها مدلّة بأنّ الله خلّو عن غیره و لم یکن معه دونه و الآن کان الله ربّنا کما کان لم یکن معه خلقه و لا یذکر شیء فی رتبة و هو المتفرد فی الذّات و المتقدّس فی الصّفات ما کان المراد من العماء و لا الهواء إلاّ نفسه لأنّ لو کان غیره لیبطل بدلیل لامتناع العزلة و اثبات الوحده و لا یمكن أن یوصف الله باستعلائه علی شیء و لا باستوائه علی شیء...". (اسرار الآثار خصوصی، ج 4، ص 391).

⁵ "فی کتاب الله سبحانه اطلاق ذکر الرحمن علی العرش استوی مثل ما کان الله فی عماء و إنّ لغة العماء هو المعروف من العمی لدنّ هنالك لم یکن غیر الله و عمی البصر عن وجهه و الأنظار عن طلعتہ و هو عماء مطلق صرف بحت بات. لم یر فی غیبتہ و لا ظهوره و لا فی علانیته و لا بطونه إلاّ الله الفرد الدحد الصمد الوتر الذی لا اله إلاّ هو و لم یکن معه غیره و إنّ العماء و کلّ الأسماء خلق فی مملکتہ و سمة لسلطان قدرته و صفة لملیک عزّته...". (همان، ص 392).

لاریبیه و نسائم قدسیه از کدورات عوالم ملکیه ساذج و منیر گردانند و افتدۀ مقرّین را از زنگار حدود پاک و منزّه فرمایند تا ودیعه الهیه که در حقایق مستور و مخفی گشته از حجاب ستر و پرده خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر الهی سر برآرد و علم ظهور بر اتلال قلوب و افتدۀ برافرازد" (مجموعه الواح، ص 341)، به صدمات و بلیات وارده به مظاهر اشاره دارند که، "این سلاطین وجود در ذرّ عما و عوالم ارواح به کمال میل و رغبت جمیع بلایا را در سبیل حق قبول نمودند، لهذا خود را تسلیم در دست اعدا نمایند به قسمی که آنچه بتوانند از ایذاء و اذیت بر اجساد و اعضاء و جوارح این کینونات مجرّده در عالم ملک و شهاده ظاهر سازند" (همان، ص 343). در اینجا، این طلعات مقدّسه به شجره تشبیه می‌شوند و احبّای آنها به اغصان و اوراق مانند می‌گردند که میتواند "شجره عماء" مندرج در لوح مبارک همین مطلب باشد.

امّا، در مورد حرکت شجره عماء که در لوح مزبور آمده است، می‌توان به لوح دیگری از حضرت بهاءالله استناد نمود که می‌فرمایند، "هو الحیّ نقطه عمّا سیر نمود تا در عرش نطق مستریح گشت" (یادنامه مصباح منیر، ص 224). مستریح شدن در عرش نطق، اشارتی است به نطق کردن مشیت اولیه در عرش ظهور، چنانکه در بیانی در "ذکر الوهیت و ربوبیت و امثال آن" چنین مذکور، "اگر صاحب بصر در سدره مبارکه ظاهره و اثمارش نظر نماید إنّها تُغنیه عن دونها و یعترف بما نطق به مکلم الطور علی عرش الظهور" (اشراقات، ص 203)؛ یا در لوح دیگر مذکور، "طوبی لمن سرع إلی مرضات الله و نطق بما نطق به لسان العظمة إذ استوی علی العرش بقدره و سلطانٍ قد خضعت الرقاب لربّ الأریاب ولكنّ القوم فی نومٍ عجاب." (همان، ص 191)

اگرچه ذات الهی "بلانتقال"⁶ است، امّا حرکت از آن مشیت اولیه است که به خلق کائنات و بعث مظاهر ظهور و انزال وحی و الهام می‌پردازد و با حضرات انبیاء تکلم می‌کند و لهذا حرکت شجره عماء به ⁶ در خطبه عقد از لسان جمال قدم نازل، "الحمد لله القَدَمی بلازوال و الأبدی بلا انتقال الذی شهد لذاته بذاته...". (تسبیح و تهلیل، ص 205). لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی نیز با این عبارت آغاز می‌شود: "الحمد لله الباقی بلا فنا و الدائم بلا زوال و القائم بلا انتقال المهیمن بسلطانه و الظاهر بآياته و الباطن بأسراره الذی بأمره ارتفعت رایة الکلمة العلیا فی ناسوت الإنشاء...". لوح مبارک دیگری با این عبارت آغاز می‌شود، "بسم الله الدائم بلا انتقال...". (آثار قلم اعلی، ج 1، طبع کانادا، ص 343 / خطّ جناب زینالمقرّین، ص 315). لوح مبارک دیگری با عنوان "بسم الله القَدَمی بلا انتقال" آغاز می‌شود (لئالی الحکمة، ج 3، ص 173).

او راجع است. در واقع مشیت اولیه قاصدی است از عالم عماء، که جهان حبّ است، به دنیای سبای عشق: "سبحانالله از این ساعت و وقت که جوهر نور قیص طیور پوشید که شاید در رضوان حبّ هوّیه داخل شود و بر افنان شجره وفا و اغصان سدره بقا جالس شود و ساذج وجود برقع حدود در بر نموده تا قاصدی شود از عماء حبّ و به مدینه سبای عشق راه یابد تا از غلبات ذوق و جذبات شوق قسمت برد و نصیب بردارد و هیکل قدس را در نسیم صبا قبول نموده که شاید از هجرات مدینه وارد شود و بر شعر جلال و وجه جمال محبوب بوزد تا از معاشرت و مجالست آن کسب روائج کافور سنا و طیب بقا نماید و هیئت صمدیه ثوب منیر مصباحی را حامل گشته تا در آن بیوت بین یدی محبوب مشتعل و مستوقد گردد...". (حدیقه عرفان، ص 121).

حروفات در عوالم عما خلق شده و از کأس بقا نوشیده‌اند تا قلوب مقربین در جبروت امضاء زندگی یابند و بعد از طیّ مراحل در عالم خلقت ظاهر گردند (تفسیر آیه نور، مائده آسمانی، ج 4، ص 49).

سدره وفا - عباراتی چون سدره، شجره و دوحه (که هر سه به معنای درخت است) به مظهر ظهور الهی اطلاق شده است و از آنجا که که جمال مبارک صریحاً به وفای الهی تصریح دارند، عبارت "سدره وفا" به نفس مقدّسی دلالت دارد که مظهر وفای حق و مبعوث از جانب او است و چون برای اجرای مأموریت خویش که هدایت خلق است در عالم ظاهر می‌گردد، مسرور و مبتهج است. حضرت ولی امرالله در توقیعی که درباره حضرت ام‌الکائنات و حضرت غصن اطهر صادر فرموده‌اند، این اصطلاح را به کار می‌برند، "آن غصن زیبا و ورقه علیا در بجزوحه بلا رخ برافروختند و چون پروانه حول شمع بهاء بسوختند و بساختند... آن غصن رعنا و ورقه مظلومه منبته از سدره وفا و اهل حریم کبریاء در رکاب جمال ابری به حصن عکا رهسپار گشتند..." (توقیعات مبارکه 39-1927، ص 299). جمال مبارک نیز به نحو دیگری همان اصطلاح را به کار برده‌اند، "سبحانالله از این ساعت و وقت که جوهر نور قیص طیور پوشید که شاید در رضوان حبّ هوّیه داخل شود و بر افنان شجره وفا و اغصان سدره بقا جالس شود" (حدیقه عرفان، ص 121).

دوحه بقا - شجره بقا نیز اشاره به مظهر ظهور است که حی و باقی است و محلّ تجلّی الهی. شما در توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله (1922-1926، ص 252) زیارت می‌کنید که خطاب به مؤمنین می‌فرمایند، "ای مستظّلین در ظلّ دوحه بقا، جمال ابری... و تصریحاً دوحه بقا را نفس مبارک جمال ابری می‌دانند. در سایر آثار حضرت ولی امرالله نیز این اصطلاح به کار رفته، فیالمثل حضرت غصن اطهر را "غصن شهید دوحه بقا" می‌نامند و حضرات افنان را "افنان دوحه بقا" می‌خوانند. کاملاً مشهود است که مقصود از "دوحه بقا" مشیت اولیه است که در مظهر ظهور الهی تجلّی می‌کند.

ارض احدیه - ارض روح و ظلّ جمال الهی است. ملاحظه در بیان مبارک فرمایید: "منظور نظر آن باشد که جمیع من علی الأرض را در سرادق احدیه وارد فرمایید. این ایام بعد از ورود بجن اعظم اراده الهیه به آن تعلق یافته که جمیع بریه را به شاطی احدیه مجدداً به اعلی النداء ندا فرماید..." (اقتدارات، ص 297). مشهود است که مقصود از شاطی احدیه، سرادق احدیه، ارض احدیه، عالم روحانیات و در ظلّ امر ابهی است.

ورقه نورا - در آثار مبارکه جمال قدم، ورقه نورا و حوریه اشاره به طلعت وحی الهی است. در کتاب "نفحات ظهور حضرت بهاءالله" (ص 73)، جناب طاهرزاده در توصیف قصیده عرّ ورقائیه مرقوم داشته اند، "موضوع قصیده ورقائیه تسبیح و تجمید روح اعظم الهی است که به شکل «حوریه الهی» بر جمال مبارک نازل گشته بود. این اشعار در حقیقت گفتگویی بین آن حضرت به عنوان حامل پیام الهی و روح القدس به صورت حوریّه الهی است که مورد نعت و ستایش حضرتش قرار گرفته است... قصیده ورقائیه رابطه شخص مظهر ظهور را با روح القدس که روح بخش و مؤید اوست نشان می دهد..."

زیارت لوح مبارک حوریه (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 50-342) برای اطلاع از تشبیه نفحات وحی و تجلیات و فیوضات الهیه به حوریه کفایت می کند. اما کاربرد اصطلاح "ورقه نورا" در لوح رؤیا است. هیکل مبارک می فرماید، "إِنَّا كُنَّا مُسْتَوِيًّا عَلَى الْعَرْشِ، دَخَلَتْ وَرَقَةٌ نَوْرًا لَابِسَةً ثِيَابًا رَفِيعَةً بِيضَاءُ أَصْبَحَتْ كَالْبَدْرِ الطَّالِعِ مِنْ أَفْقِ السَّمَاءِ؛ تَعَالَى اللَّهُ مُوجِدُهَا لَمْ تَرِ عَيْنٌ بِمِثْلِهَا. لَمَّا حَلَّتِ اللَّثَامُ أَشْرَقَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ كَأَنَّ كَيْنُونَةَ الْقَدَمِ تَجَلَّتْ عَلَيْهَا بِأَنْوَارِهَا. تَعَالَى اللَّهُ مُوجِدُهَا لَمْ تَرِ عَيْنٌ بِمِثْلِهَا وَ هِيَ تَبَسُّمٌ وَ تَمِيلُ كَغَضَنِ الْبَانِ فِي مَنْظَرِ الرَّحْمَنِ. تَعَالَى مُظْهِرُهَا لَمْ تَرِ عَيْنٌ بِمِثْلِهَا..." (ایام تسعه، ص 16-17)

وقتی بر عرش جالس بودند، ورقه نورا با لباس بلند سپید وارد شد و مانند ماه شب چهارده از افق آسمان درخشید؛ چه بلندمرتبه است خداوند که او را آفرید؛ طلعتی که دیده مانندش را ندیده است. زمانی که حجاب را برداشت، آسمان و زمین روشن شد، درست مانند آن که ذات قدم به انوار خود بر او تجلی کرده باشد. تبسمی کرد و چون شاخه درخت بان [که قد و هیکل زیبا را به آن تشبیه می کنند] در نظرگاه رحمن به سویی مایل شده. بلندمرتبه است ظاهر کننده اش؛ هیچ چشمی آن را ندیده است. سپس آن ورقه نورا جمال ابهی را با عنوان "یا سلطان الأرض و السماء" خطاب قرار داده سؤال میکند، "کلّ الوجود لبلائک الفدا یا سلطان الأرض و السماء إلى مَ أودعتَ نفسک بین هؤلاء فی مدینة عکا. أقصد ممالکک الأخری المقامات الّتی ما وقعت علیها عیونُ أهلِ الأسماء. عند ذلک تبسمنا..." که از برای چه خود را بین این مردمان در شهر عکا گرفتار ساخته است. قصد

ممالک دیگر کند که چشم اهل عالم اسماء به آن نیفتاده است.⁷ در اینجا نیز کاملاً مشهود است که ورقه نورا عبارت از روح قدسی الهی است که در غایت جمال بر مظهر امر ذوالجلال ظاهر شده است.

فنون لقا - لقای بین حوریه و مظهر امر الهی به صورت نزول وحی است. این اقتران معنوی سبب می شود که آثار الهیه بر وجه ارض ظاهر شود. این لقای روح قدسی خداوند با مظهر امرش، سبب تجلی آثار وحی الهی بر بسط غیرا است تا هدایت خلق بدان سبب صورت گیرد.

ورقاء - و رقاء در اصطلاحات ابن عربی عبارت از نفس کلیه است که همان لوح محفوظ می باشد.⁸ و رقاء در آثار مبارک که نفس مظهر ظهور الهی است. "هذه ورقة الفردوس تغنی علی افنان سدره البقاء" در لوح مبارک احمد؛ یا آیه "یا اهل الإنشاء إذا طارت الورقا عن ایک الثناء و قصدت المقصد الأقصى الأخری ارجعوا ما لاعرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذا الأصل القویم" در کتاب اقدس، یا "ترسم که از نعمة ورقا فیض نبرده به دیار فنا راجع شوید" در کلمات مبارکه مکنونه فی نفسه گویای این مطلب است.

در مقامی، حضرت ولی امرالله از "روحالامین"، که حامل وحی الهی برای مظهر ظهور است، به "ورقاء" یاد میکنند: "نسائم سبحان بر مظلوم عالمیان در آن زندان از مهب عنایت بوزید و اریاح مشیت رحمن بر آن مقام ظلمانی مرور نمود. جمال ابهی، موعود نقطه اولی، نقاب از رخ بینکند و جبرئیل امین با بشارت کبری بین جدراں آن سجن مظلوم نزول یافت. اشعه ساطعه ظهور چون برق خاطف بر صدر منورش بتابید و ورقاء روحالامین در آن قلب مرمّد ندا در داد: «ألا قد ظهر سرّ الأمر و ظهر عن خلف الحجاب من بشر به النّقطه البیان و عن ورائه کلّ النّبیین و المرسلین» (توقیعات مبارکه، خطاب به احبای شرق، لانگنهاین، ص 16-17).

در مقامی در آثار حضرت ولی امرالله به حضرت ربّ اعلی اطلاق شده است: "ورقاء بقاء، طلعت اعلی" (همان، ص 109).

⁷ نگاه کنید به ایام تسعه، ص 16 / آثار قلم اعلی، ج 2، طبع بمبئی 1314، ص 174 / آثار قل اعلی، ج

2، طبع کانادا، ص 171

⁸ سفینه عرفان، دفتر دوم، ص 74

مؤانست دو لطیفه ربّانی و دو دقیقه صمدانی - با توجه به آنچه ذکر شد، دو شخصیت برای روح قدسی الهی و مظهر ظهور ربّانی قائل شده‌اند که در زمانی که اقتران معنوی، که از آن به "فنون لقا" تعبیر شده، بین این دو صورت میگیرد، طلعت ثالثی، که امر مقدّس الهی و طلعت زیبای دیانت خداوندی است به صورت تجلیات الهی و فیوضات صمدانی بر ساکنین بسیط غبراء و اهل ملکوت اسماء ظاهر و باهر شود و آنها را مفتون و شیفته خود سازد.

کلام آخر

در پایان این کلام مختصر، به نقل بیانی از جمال ابهی (از صفحه 321 کتاب یادنامه مصباح منیر) مبادرت میشود که گویای مطلب است:

هو العلیّ العالیّ الأعلیّ جوهر تسبیح و سازج تقدیس سلطان بدیع منیع قیومی را سزا است که از رشحات طفحات ابجر عنایت و مکرمت خود، هوّیات موجودات و کینونات ممکات را از ذلّت عدم و نیستی بر عرش عزّت و هستی جالس فرمود و به اسرافیل قدرت و سلطنت، نفخه حیات را بر اجساد جواهر مجردات و سواذج مشهودات دمید و مرایای لطایف معلومات امکان را از بدایع لمعان انوار رحمت بالغه خود منور نمود ... و بعد طمطام رأفت کبری به جوش آمد و ققام عنایت عظمی در خروش، ابجر فضل به تلاطم آمد و انهر وجود به طماطم، تا آن که قیص جلال از طلعة جمال برداشت. فوراً مرآت قدسیّه و بلور صمدیه به جوهر وجود و مجرد شهود علم هستی برافراخت و غطاء نورانی از طلعت احدانی کشف نمود تا این که مبشّر باشد از هویت نور و وجهت ظهور و نقطه احدیه در اعراش طور که جمیع من فی الملک مترصد امرالله و طلعة الله باشند تا سراج ازلیّه در زجاج افئدة عباد مستضئ شود و مصباح صمدیه در مشکوة صدور ناس مستنیر گردد که مستحکی شوند از سلطان عما و مستجلی شوند از ملیک سناء. معزّر فرمود این دقیقه ربّانی و لطیفه صمدانی را به طلعة ثالث، کما أشار عزّ شأنه بشأن عجزت الموحدون عن ادراکها و قصرت المقدّسون عن عرفانها و هو هذا اول ما نزلنا فی الکتاب ذکر منبع و آخر ما أظهرنا امر عجیب فکذبوهما فعززناهما بهیکل الثالث ذکرًا من لدی الله العزیز الجمیل ...